

یزد؛ زندگی‌هایی که زندگی نشد

روایت نزیسته‌ها، حسرت‌ها
و انتخاب‌های ناگزیر مردم کویر

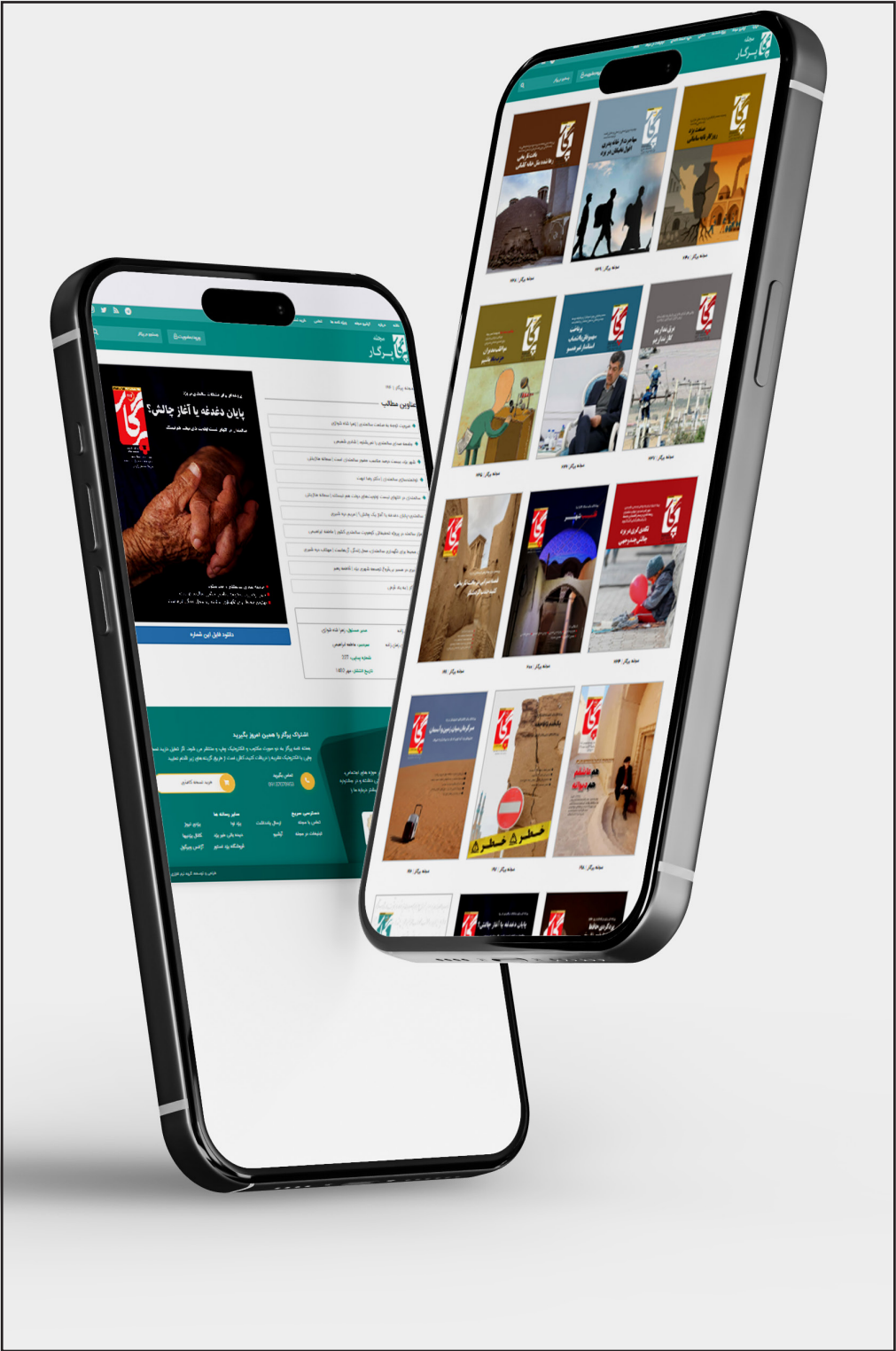
PARGAR MAGAZINE



ISSN 26492383
August 2025 vol.23
No.244 | 50000 Rials

پرگار | سال بیست و سوم
شماره ۲۴۴ | مرداد ۱۴۰۴
۵۰ هزار تومان | الکترونیکی رایگان





مجله پرگار از دهه هشتاد در حال فعالیت است و چندین بار انتشار آن متوقف و مجدد از سر گرفته شده است. تا قبل از سال ۱۳۹۲ خورشیدی و در زمان مدیریت پیشین پرگار، ۳۳ شماره نشریه منتشر شده بود.

بعد از تغییر مدیریت و انتشار فصل جدید پرگار در سال ۹۲ که بعد از چند سال تعطیلی صورت میپذیرفت، پرگار بر اساس یک شماره گذاری جدیدی از رقم یک شروع به کار کرد. بر این اساس تا چندی قبل دو شماره در شناسنامه درج میشد شماره نشریه و شماره پیاپی.

به پیشنهاد دوستان اهل نظر از این شماره نشریه، صرفاً رقم شماره پیاپی یعنی شماره انتشار پرگار از زمان صدور مجوز استفاده خواهد شد.

بدین صورت به جای درج دو شماره در روی جلد نشریه با نام های شماره پیاپی و شماره جدید، صرفاً شماره پیاپی نشریه درج و بر این اساس نشریه حاضر، شماره ۲۴۲ پرگار خواهد بود.

برای مطالعه مطالب پرگار میتوانید با عضویت در سایت مجله به راحتی و رایگان به کلیه مطالب دسترسی و حتی شماره های موردنظرتان را دانلود کنید.

WWW.PargarNews.ir



ماهنامه پرگار

شماره شایاکتابخانه ملی:
ISSN 2383-2649

صاحب امتیاز:

نسرین زمان زاده

مدیر مسئول:

مهدی زمان زاده

زیر نظر شورای سردبیری

مجری طرح:

هنر و تجربه ویرگول

صفحه آرایی:

آتلیه طراحی ویرگول

تماس:

یزد - خیابان فهادان، جنب هتل
کورش، پلاک ۷۴

انتشار آکهی:

۰۹۱۹۴۹۶۳۷۳۴

از تمامی علاقه مندان برای همکاری در هفته نامه پرگار دعوت می شود مطالب خود را به ایمیل نشریه ارسال کنند. پرگار نشریه مستقل و متعلق به بخش خصوصی می باشد.

نسخه اینترنتی

www.Pragarnews.ir

“

خانه‌ای با حیات رویای که آپارتمان بلعید

در یزد، خانه فقط سرپناه نبود؛ «جهان کوچکِ زندگی» بود. حیات، قلب تپنده خانه‌های یزدی، جایی برای نفس کشیدن، گفت‌وگو، بازی، دعا، گریه و آرامش بود. خانه‌های خشتی با دیوارهای بلند، نه برای پنهان‌کاری، که برای حفظ حرمت زندگی ساخته می‌شدند. امروز اما این تصویر، بیش از آنکه واقعیت باشد، به خاطره‌ای جمعی تبدیل شده است؛ خاطره‌ای که هر روز با دیدن برج‌های سیمانی و آپارتمان‌های بی‌چهره، دورتر و دست‌نیافتنی‌تر می‌شود.

یزد آرام آرام، بی سروصدا، حیاط‌هایش را از دست داد؛ و همراه آن، بخشی از سبک زیست، روابط انسانی و آرامش روانی مردمانش نیز حذف شد.

حیاط؛ چیزی فراتر از معماری

برای یزدی‌ها، حیاط فقط یک فضای باز نبود. حیاط محل «زندگی مشترک» بود؛ جایی که نسل‌ها همدیگر را می‌دیدند، کودک در سایه درخت انار قد می‌کشید، مادر در کنار حوض لباس می‌شست و پدر عصرها روی تخت چوبی می‌نشست. حیاط، تنظیم‌کننده ریتم زندگی بود؛ زمستان گرم، تابستان خنک، و همیشه زنده.

اما معماری مدرن، که بدون توجه به اقلیم و فرهنگ بومی وارد شهر شد، این منطق را کنار گذاشت. آپارتمان‌ها آمدند؛ فضاهای عمودی، بسته، مشترک اما بی‌روح. جایی که همسایه‌ها نام هم را نمی‌دانند و کودکان، مفهوم «کوچه» را فقط در کتاب‌ها می‌خوانند.

گرانی زمین؛ قاتل خاموش حیاط

هیچ‌چیز به اندازه قیمت زمین، تیر خلاص را به خانه‌های حیاطدار نزد. افزایش بی‌وقفه قیمت زمین در یزد، بسیاری از خانواده‌ها را ناچار کرد میان «داشتن خانه» و «داشتن کیفیت زندگی» یکی را انتخاب کنند. انتخاب اغلب، از سر اجبار بود نه میل.

انبوه‌سازی، تفکیک‌های ریز، و فروش متری زمین، منطق اقتصادی شهر را تغییر داد. خانه‌ای که روزگاری برای زندگی ساخته می‌شد، حالا به کالای سرمایه‌ای تبدیل شد. نتیجه روشن بود: حیاط، چون سودآور نبود، حذف شد.

آپارتمان‌نشینی؛ تغییر فرم یا تغییر روح؟

آپارتمان‌نشینی در یزد، فقط تغییر فرم سکونت نبود؛ تغییر روح زندگی بود. خانواده‌های گسترده، جای خود را به واحدهای کوچک دادند. صدای خنده‌ها کمتر شد، فاصله‌ها بیشتر. دیوارها نازک‌تر شدند اما رابطه‌ها ضخیم‌تر نشدند؛ بلکه گاه سردتر و رسمی‌تر شدند. در خانه‌های قدیمی، اختلاف‌ها در حیاط حل می‌شد؛ امروز در راه‌پله‌ها و گروه‌های مجازی ساختمان. مفهوم «حریم» تغییر کرد؛ نه خصوصی‌تر شد، نه جمعی‌تر؛ بلکه معلق ماند.

کودکان بی حیاط

یکی از قربانیان خاموش این تغییر، کودکان‌اند. کودک یزدی امروز، اغلب نه حیاط دارد، نه کوچه امن. بازی به داخل خانه یا فضاهای بسته منتقل شده و صفحه‌نمایش، جای خاک و آفتاب را گرفته است. روان‌شناسان شهری هشدار می‌دهند که این تغییر، فقط فیزیکی نیست؛ بر رشد اجتماعی، خلاقیت و حتی آرامش کودکان اثر گذاشته است. یزد کم‌صدا، دارد نسلی کم‌تحرک و منزوی‌تر پرورش می‌دهد؛ نسلی که «خانه» را بیشتر به‌عنوان یک واحد بسته می‌شناسد، نه یک زیست‌جهان.

زنان و حذف فضاهای نیمه‌خصوصی

حیاط، برای زنان خانه نیز نقش مهمی داشت؛ فضایی امن، نیمه‌خصوصی، برای کار، گفت‌وگو و نفس کشیدن. حذف حیاط، این فضا را از زندگی روزمره بسیاری از زنان گرفت. بالکن‌های کوچک، هرگز جای حیاط را نگرفتند؛ نه از نظر کاربرد، نه از نظر امنیت روانی. در بسیاری از آپارتمان‌ها، زنان عملاً به فضای داخلی خانه محدود شده‌اند؛ اتفاقی که آرام و بی‌سروصدا، اما عمیق رخ داده است.

شهرسازی بدون حافظه

مسئله فقط خانه‌ها نیست؛ مسئله، شهرسازی بدون حافظه است. توسعه یزد، اغلب بدون توجه به هویت تاریخی و اقلیمی انجام شده است. همان‌گویی که برای شهرهای شمالی یا پایتخت طراحی می‌شود، به یزد هم تحمیل شده؛ بی‌توجه به کویر، باد، آفتاب و فرهنگ. نتیجه، شهری است که کار می‌کند اما زندگی نمی‌سازد؛ شهری که خوابگاه کارگران و کارمندان شده، نه زیستگاه شهروندان.

آیا بازگشت ممکن است؟

سؤال مهم این است: آیا می‌توان به منطق خانه‌های حیاطدار بازگشت؟ شاید نه به شکل گذشته، اما به روح آن، چرا. معماری معاصر می‌تواند با الهام از الگوهای بومی، فضاهای مشترک، حیاط‌های مرکزی، یا حتی مجتمع‌های کم‌ارتفاع با فضاهای انسانی‌تر طراحی کند. اما این بازگشت، بدون تغییر نگاه سیاست‌گذاران، شهرداری‌ها و حتی خود مردم ممکن نیست. تا زمانی که خانه فقط «سرمایه» دیده شود، حیاط جایی در نقشه‌ها نخواهد داشت.

نزیسته‌ای که هنوز حس می‌شود

یزدی‌ها شاید امروز در آپارتمان زندگی کنند، اما حسرت حیاط هنوز در زبانشان هست. وقتی از «قدیما» حرف می‌زنند، از خانه می‌گویند؛ از خنکی عصرها، از صدای آب، از شب‌هایی که ستاره‌ها دیده می‌شدند. این حسرت، یک نوستالژی ساده نیست؛ نشانه یک نزیسته جمعی است. نزیسته‌ای که اگر دیده و فهمیده نشود، به دلخوری، انزوا و گسست اجتماعی تبدیل می‌شود. یزد هنوز می‌تواند شهری برای زیستن باشد؛ اما به شرط آنکه دوباره به یاد بیاورد: خانه، فقط چهار دیوار نیست؛ خانه، شیوه زندگی است.

“

نسلی که نرفت نسلی که ماند اما نساخت

در روایت‌های رسمی، مهاجرت معمولاً به عنوان «رفتن» تعریف می‌شود؛ خروج از شهر، ترک خانه، دل‌کندن از ریشه. اما در یزد، پدیده‌ای آرام‌تر و پیچیده‌تر در حال وقوع است: نسلی که نرفت، اما ماندنش هم به ساختن نینجامید. نسلی که نه مهاجر شد و نه مستقر؛ معلق میان امید و اجبار، میان ماندن و ناتوانی از زیستن آن‌گونه که می‌خواست. این نسل، یکی از مهم‌ترین «نزیسته‌های» امروز یزد است.

در گفت‌وگو با بسیاری از جوانان یزدی، یک جمله تکرار می‌شود: «اگه

شرایطش بود، می‌رفتم.» این جمله، نه از سر بی‌علاقگی به شهر، بلکه از سر نداشتن امکان است. هزینه مهاجرت، نبود شبکه حمایتی در شهرهای بزرگ، وابستگی‌های خانوادگی و ترس از شکست، بسیاری را در یزد نگه داشته؛ اما این ماندن، الزاماً به معنای رضایت نیست. در نتیجه، با نسلی مواجهیم که ماندن را انتخاب نکرده، بلکه به آن تن داده است. این تفاوت ظریف، پیامدهای عمیقی در روان، انگیزه و کنش اجتماعی دارد.

شهری که فرصت می‌دهد، اما افق نمی‌سازد

یزد، به‌ویژه در حوزه صنعت و خدمات، شهر بیکاری مطلق نیست. کار هست، اما «مسیر» کم است. بسیاری از جوانان شاغل‌اند، اما شغلشان نه به رشد منجر می‌شود، نه به احساس پیشرفت. درآمدها اغلب کفاف روزمرگی را می‌دهد، نه آینده‌سازی را. این وضعیت، نوعی ایستایی پنهان ایجاد کرده است؛ جوانانی که هر روز کار می‌کنند، اما احساس حرکت ندارند. نه پس‌انداز معنادار شکل می‌گیرد، نه چشم‌انداز روشن برای پنج یا ده سال بعد.

تحصیل برای رفتن، نه برای ماندن

یکی از تناقض‌های تلخ یزد، نظام آموزشی آن است. بسیاری از دانش‌آموزان و دانشجویان، از همان ابتدا آموزش می‌بینند تا «بروند». دانشگاه، برای بخش قابل‌توجهی از جوانان، سکوی خروج است، نه ابزار توسعه محلی. اما همه نمی‌روند. عده‌ای پس از فارغ‌التحصیلی بازمی‌گردند یا اصلاً امکان خروج پیدا نمی‌کنند. اینجاست که شکاف آغاز می‌شود: تحصیلاتی که برای زیست در شهری دیگر طراحی شده، حالا باید در یزد به کار گرفته شود؛ شهری که زیرساخت جذب این مهارت‌ها را ندارد. نتیجه، سرخوردگی تحصیل‌کردگانی است که نه جایگاه حرفه‌ای متناسب

دارند و نه انگیزه‌ای برای ماندن خلاقانه.

خانواده؛ تکیه‌گاه یا قید؟

خانواده در یزد، همچنان نقش پررنگی دارد؛ هم به‌عنوان حامی و هم گاه به‌عنوان مانع. بسیاری از جوانان به‌دلیل مسئولیت نسبت به والدین، وابستگی عاطفی یا فشارهای نانوشته، از رفتن منصرف می‌شوند. این ماندن، اگرچه از سر وفاداری است، اما وقتی با نارضایتی همراه شود، به تعارض درونی تبدیل می‌شود.

نسلی شکل گرفته که هم خود را بدهکار خانواده می‌داند، هم طلبکار از شهری که فرصت‌هایش را محدود کرده است.

ازدواج‌های معلق، زندگی‌های نیمه‌کاره

یکی از نشانه‌های بارز این نریسته، تأخیر در ازدواج و تشکیل خانواده است. نه به‌دلیل تغییر صرف ارزش‌ها، بلکه به‌دلیل ناتوانی اقتصادی و بی‌ثباتی آینده. جوانی که افق شغلی مشخص ندارد، چگونه می‌تواند تصمیم بلندمدت بگیرد؟

در یزد، بسیاری از رابطه‌ها در مرحله «نشدن» متوقف می‌شوند؛ نه پایان، نه آغاز. این تعلیق عاطفی، به فرسودگی روانی می‌انجامد؛ احساسی از عقب‌ماندگی نسبت به نسل‌های قبل و هم‌زمان ناتوانی از هم‌سطح شدن با نسل‌های شهری‌تر.

مشارکت اجتماعی خاموش

نسلی که مانند اما ن ساخت، الزاماً بی‌تفاوت نیست؛ بلکه اغلب بی‌انگیزه است. مشارکت اجتماعی، فعالیت مدنی و حتی کنش سیاسی، در این نسل کم‌رنگ‌تر شده؛ نه از سر بی‌فکری، بلکه از سر بی‌اعتمادی.

وقتی تجربه‌های قبلی به تغییر ملموس منجر نشده، کناره‌گیری عقلانی

جلوه می‌کند. نتیجه، جامعه‌ای است با استعدادهای خاموش، ایده‌های اجرا نشده و انرژی‌های تحلیل‌رفته.

مقایسه دائمی، فرسایش دائمی

شبکه‌های اجتماعی، این حس تعلیق را تشدید کرده‌اند. جوان یزدی هر روز زندگی هم‌نسلانش را در تهران، خارج از کشور یا حتی شهرهای دیگر می‌بیند. مقایسه، بی‌وقفه و ناگزیر است. این مقایسه، اگرچه گاهی انگیزه‌بخش است، اما اغلب به احساس عقب‌ماندگی دامن می‌زند. یزد، در این آینه مجازی، شهری «کم‌هیجان» و «کم‌فرصت» به نظر می‌رسد؛ حتی اگر واقعیت پیچیده‌تر از این تصویر باشد.

نزیسته‌ای که به شهر بازمی‌گردد

پیامد این وضعیت، فقط فردی نیست؛ شهری است. نسلی که ساخت، به‌تدریج شهر را نیز از ساختن بازمی‌دارد. نوآوری کاهش می‌یابد، ریسک‌پذیری کم می‌شود و شهر به سمت محافظه‌کاری می‌رود. یزد، با همه پیشینه تاریخی و ظرفیت انسانی‌اش، در خطر تبدیل شدن به شهری است که «داره می‌شود»، اما «رؤیا تولید نمی‌کند».

راهی برای بازتعریف ماندن

ماندن، اگر قرار است به نزیسته تبدیل نشود، باید دوباره معنا شود. ماندنِ خلاق، ماندنِ انتخاب‌گر، نه ماندنِ ناگزیر. این بازتعریف، بدون تغییر سیاست‌های شهری، اقتصادی و فرهنگی ممکن نیست؛ اما از گفتن و دیدن آغاز می‌شود. نسلی که نرفت، هنوز می‌تواند بسازد؛ اگر دیده شود، اگر شنیده شود، و اگر شهر، او را فقط نیروی کار نبیند، بلکه سرمایه انسانی بداند. این نسل، نه شکست‌خورده است و نه تنبل؛ فقط زندگی‌ای را زندگی نکرده که حقش بوده است.

“

کار هست زندگی نیست

در یزد، بیکاری همیشه مسئله اصلی نبوده است. برخلاف بسیاری از شهرها، چرخ صنعت، خدمات و مشاغل فنی در این شهر می‌چرخد. کارخانه‌ها فعال‌اند، کارگاه‌ها روشن‌اند و بازار کار، حداقل در ظاهر، نفس می‌کشد. اما مسئله دقیقاً همین‌جاست: کار هست، اما زندگی نیست. شکافی عمیق میان «داشتن شغل» و «داشتن کیفیت زندگی» شکل گرفته؛ شکافی که هر روز بزرگ‌تر می‌شود و به یکی از مهم‌ترین نریسته‌های مردم یزد تبدیل شده است.

بخش بزرگی از شاغلان یزدی، درآمد ثابت دارند؛ حقوقی که شاید برای زنده ماندن کافی باشد، اما برای زندگی کردن نه. هزینه مسکن، درمان، آموزش، حمل و نقل و حتی تفریح، با شتابی بسیار بیشتر از رشد دستمزدها بالا رفته است. نتیجه آن شده که بسیاری از خانوارها، حتی با دو منبع درآمد، همچنان در وضعیت «لب مرز» زندگی می کنند. در چنین شرایطی، شغل دیگر ابزار پیشرفت نیست؛ صرفاً وسیله ای است برای دوام آوردن. کار کردن، امید نمی سازد؛ فقط اضطراب را به تعویق می اندازد.

صنعت؛ ستون اقتصاد، اما نه زندگی

یزد شهری صنعتی است. صنایع فولاد، کاشی، سرامیک، نساجی و معادن، سهم بزرگی در اشتغال دارند. اما این صنایع، اغلب بر پایه نیروی کار ارزان و ساعات کاری طولانی می چرخند. امنیت شغلی پایین، قراردادهای موقت و فشار کاری بالا، باعث شده کارگران و حتی کارمندان این بخش ها، فرسوده تر از سن شان به نظر برسند.

صنعت، شهر را زنده نگه داشته، اما شهروندان را خسته کرده است. بسیاری از شاغلان صنعتی، نه زمانی برای خانواده دارند، نه انرژی ای برای رشد فردی. زندگی به بعد از بازنشستگی موکول شده؛ آینده ای نامعلوم که شاید هرگز نرسد.

طبقه متوسط در حال آب رفتن

اگر زمانی طبقه متوسط ستون تعادل اجتماعی یزد بود، امروز این طبقه در حال ناپدید شدن است. کارمندان، معلمان، کارکنان بخش خصوصی و حتی برخی مدیران میانی، آرام آرام به طبقه ای فرو می لغزند که فقط هزینه های ضروری را پوشش می دهد.

نشانه های این سقوط آرام، همه جا دیده می شود: حذف سفر، حذف

تفریح، حذف آموزش‌های جانبی برای فرزندان و کوچک شدن سبب فرهنگی خانواده‌ها. زندگی، ساده نشده؛ محدود شده است.

مسکن؛ بلعنده اصلی درآمد

مسکن، بزرگ‌ترین ضربه را به معیشت مردم یزد زده است. اجاره‌خانه‌ها، به‌ویژه در سال‌های اخیر، چنان رشد کرده که بخش عمده درآمد خانوار را می‌بلعد. خانه‌دار شدن، برای بسیاری از جوانان و حتی خانواده‌های شاغل، به رؤیایی دور دست تبدیل شده است. در یزد، داشتن شغل دیگر به‌معنای امکان خرید خانه نیست. همین مسئله، احساس بی‌ثباتی دائمی ایجاد کرده؛ احساسی که مستقیماً بر تصمیم‌های مهم زندگی مثل ازدواج، فرزندآوری و ماندن در شهر اثر می‌گذارد.

شاغلان فقیر؛ پدیده‌ای نگران‌کننده

یکی از تلخ‌ترین واقعیت‌های امروز یزد، افزایش «شاغلان فقیر» است؛ افرادی که کار می‌کنند، اما زیر فشار هزینه‌ها، همچنان احساس فقر می‌کنند. این وضعیت، کرامت فردی را فرسایش می‌دهد و سرمایه اجتماعی را تضعیف می‌کند.

وقتی کار کردن به بهبود زندگی منجر نشود، انگیزه، مسئولیت‌پذیری و امید اجتماعی کاهش می‌یابد. جامعه‌ای که شاغلانش ناراضی‌اند، دیر یا زود با بحران‌های عمیق‌تری مواجه می‌شود.

مصرف حداقلی، شادی حداقلی

در چنین شرایطی، الگوی مصرف مردم تغییر کرده است. خریده‌ها به ضروریات محدود شده، تفریح به مناسبت‌ها، و شادی به لحظه‌های کوتاه. رستوران رفتن، سفر، سینما و حتی مهمانی‌های خانوادگی، برای بسیاری از مردم یزد به انتخابی پرهزینه تبدیل شده است.

این کاهش مصرف فرهنگی و اجتماعی، فقط اقتصادی نیست؛ اثرات روانی و اجتماعی دارد. شهر کم‌کم ساکت‌تر، کم‌نشاط‌تر و محافظه‌کارتر می‌شود.

آینده‌ای که برنامه‌ریزی نمی‌شود

وقتی درآمدها ناپایدار و هزینه‌ها فزاینده‌اند، برنامه‌ریزی بلندمدت از زندگی حذف می‌شود. بسیاری از مردم یزد، دیگر برای پنج یا ده سال آینده برنامه ندارند؛ نهایت افق، چند ماه بعد است. این کوتاه شدن افق، یکی از خطرناک‌ترین پیامدهای بحران معیشتی است؛ چون جامعه‌ای که آینده‌اش را نمی‌بیند، برای آن سرمایه‌گذاری هم نمی‌کند.

نزیسته‌ای به نام «زندگی آبرومند»

آنچه امروز بسیاری از مردم یزد تجربه می‌کنند، نه فقر مطلق است و نه رفاه؛ بلکه نزیسته‌ای به نام «زندگی آبرومند» است. زندگی‌ای که در آن کار، به امنیت برسد؛ درآمد، به آرامش؛ و شهر، به جایی برای ماندن، نه فقط کار کردن. یزد، هنوز ظرفیت بازگشت دارد. اما تا زمانی که اقتصاد فقط عدد و تولید دیده شود و نه کیفیت زندگی مردم، این شکاف عمیق‌تر خواهد شد. در یزدِ امروز، کار هست؛ اما زندگی، عقب مانده است.

